

پرش و پسخ

# باگزیده های از بیانات

حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیه‌شاه)

صد و شصت و پنجم

## فهرست

جزوه صد و شصت و پنجم - پرسش و پاسخ بازنیده بی‌بی ازبیانات

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تاننده (مجنوب علیه)

عنوان	صفحه
چرا انتظار ظهور امام ثواب دارد؟	۷
آیا مسأله‌ی دین و مذهب در انتخاب همسر ملاک می باشد	
یا تابعیت؟	۱۰
برزخ چیست؟	۱۱
چرا از درک خداوند عاجز هستیم؟	۱۶
لطفاً در مورد تغییر اسم و القاب و درباره‌ی عشق و احساس	
که از ارکان عقل انسانی است، توضیحاتی بفرمایید	۱۹
چگونه اختلافات خانوادگی را رفع کنیم؟	۲۲
نیّت و شاکله در زندگی ما به چه معنایی است؟	۳۱
چگونه برائت می تواند درست باشد؟	۳۴
آیا جواب سوالات و نامه ها را به صورت مکتوب می توانیم	
دریافت کنیم؟	۳۶
آیا در بیماری و دردی که به انسان می رسد خیری هست؟	۳۸

- ۴۰..... چگونه باید باشد؟  
آیا می‌توان ترجمه‌ی قرآن را به فارسی در نماز بخوانیم؟ در  
میان ترجمه‌های قرآن به کدامیک از ترجمه‌ها می‌توان  
بسنده کرد؟ ۴۲.....  
آیا ذکر صرفاً به معنای یاد خدا می‌باشد؟ چگونه دل بنده‌ی  
مؤمن جایگاه خداوند است؟ ۴۷.....  
فهرست جزوات قبل ۵۱.....

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنذبعلی شاه) پاسخ نامه ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه ها و سؤالات نمی باشد، لطف نمائید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمائید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمائید. با توجه به آنکه تهیه ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه ی خیریه و انتشاراتی صورت می گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه ی اشتراک، با شماره ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمائید.

بدینوسیله از همه ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته اند، سپاسگزاری می شود. مطالعه ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان پذیر می باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

[WWW.JOZVEH121.COM](http://WWW.JOZVEH121.COM)

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لااقل همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

\*\*\*

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسیم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، بپرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و بپرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

چرا انتظار ظهور امام ثواب دارد؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

در اخبار آمده که شاد کردن دل مؤمن ثواب دارد و خوب است. اما این شاد کردن باید در مسیر صحیح باشد. مثلاً وقتی به کسی عیدی می‌دهید خیلی خوشحال می‌شود و معنی هم ندارد. اما کسی که در خیابان تکدی می‌کند، اگر به او چیزی بدهید ممکن است خوشحال شود ولی خوشحالی صحیحی نیست. برای اینکه کار غلطی است. بنابراین باید خوشحالی، صحیح اخلاقی باشد. باید خوشحالی اخلاقی در دل فقیر ایجاد شود؛ این بسیار خوب است. به هر جهت ما می‌گوییم منتظر ظهور امام هستیم. امام بیاید چه می‌کند؟ اگر در عالم معنا بیاید، مملکت روح ما را پاک می‌کند، اگر در عالم کثرت بیاید روی زمین را پاک می‌کند. ما منتظر هستیم. در این انتظار باید خود را آماده کنیم. اگر امام آمد و گفت: تو که منتظر من هستی در انتظار من چه کرده‌ای و چه وسیله‌ی پذیرایی از من را آماده کرده‌ای؟ جوابی نداریم بدهیم. البته پذیرایی امام هم به تهیّه کردن نبات و آب نبات و گز و اینها نیست. آماده‌ایم برای اینکه هر چه بفرماید انجام دهیم. اگر این حرف راست بود و امتحان کرد، درست است. ما باید خود را آماده

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۷/۱/۹ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

کنیم که اگر امام ظاهر شد و مثلاً گفت: این منزلی که تو در آن زندگی می‌کنی سیصد، چهارصد سال پیش، جدّ تو از کسی غصب کرده و حالا به تو رسیده، من که نمی‌دانم ولی امام وقتی می‌داند، می‌گوید: به صاحبش برگردان، آیا حاضر هستی اگر امام چنین چیزی گفت، منزل خود را به فلان کس پس بدهی؟ بعد بگویند: شب چه بخورم؟ می‌فرماید: برو فلان جا نان بگیر و بخور و یک نفر دیگر همینطور، امام از او سؤال می‌کند، می‌گوید: بله. می‌فرماید: آن خرابه‌ای که تو در آن زندگی می‌کنی مال تو نیست، آن منزل عالی که الان دست فلان کس است مال تو است، شب می‌خواهی شام بخوری برو مثلاً از کاخ سلطنتی غذا بیاور و بخور. به عکس، نه اینکه همه را فقیر می‌کند بلکه فقر و غنا را سر جای خود قرار می‌دهد.

این در زمان ظهور امام است. حالا می‌گویند: انتظار ظهور امام هم ثواب دارد ولو اینکه ما بدانیم در زمان حیات ما ظاهر نمی‌شود. چرا این انتظار، ثواب دارد؟ برای اینکه هدف ما از انتظار، ظهور امام اصلاح و خوبی است. پس ما امیدوار هستیم هر لحظه خوب خواهد شد و خود را آماده می‌کنیم، این امید است، بذر امید در دل ما کاشته می‌شود؛ امید به آینده و بالنتیجه به فعالیت؛ نه فعالیت ورزشی، بلکه فعالیت فکری و روحی. به

همین دلیل یأس غلط است و گناه دارد و به هیچ وجه نباید از رحمت خدا مأیوس شد. این طبیعی است و محتاج دلیل هم نیست ولی دلیل آن در خود قرآن هم از قول حضرت ابراهیم آمده که: قَالَ وَمَنْ يَفْتَنُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ<sup>۱</sup>، گفت: آیا هیچ کس به جز گمراهان از رحمت خدا مأیوس می شود؟ یعنی هر لحظه ما منتظر باشیم و امیدوار باشیم که رحمت خدا حال فردی و جمعی ما را اصلاح کند؛ ان شاء الله. یأس به انسان ضرر می زند.



## آیا مسأله‌ی دین و مذهب در انتخاب همسر ملاک می‌باشد یا تابعیت؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

معمولاً مادر در سنین اولیه‌ی طفل، اعتقاد دینی خود را به فرزند منتقل می‌کند ولی طفل وقتی که بزرگ‌تر شد و در اجتماع وارد شد، بیشتر تحت تأثیر پدر است. البته امروزه برخی از کشورها هستند که مسأله‌ی دین و مذهب را در انتخاب همسر ملاک قرار نداده و موضوع تابعیت را ملاک قرار داده‌اند و به هیچ‌وجه به زنی که تبعه‌ی کشورشان باشد، اجازه نمی‌دهند که همسر خارجی بگیرد زیرا می‌خواهند تسلط حکومت را بر افراد و تبعه‌ی کشور خود داشته باشند و اگر تبعه‌ی آن کشور بخواهد همسر خارجی اختیار کند، باید مطابق قوانین آن کشور از دولت خود اجازه بگیرد و سپس آنها (دولت) در خصوص اجازه دادن به او تحقیق می‌کنند. البته اگر این موضوع بر اساس اعتقادات مذهبی باشد، چون تخلف از آن یک ناآرامی روحی برای فرد ایجاد می‌کند لذا به هیچ‌وجه نباید آن را انجام دهند.

---

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۷/۲/۲۰ ه. ش.

## برزخ چیست؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

برزخ از لحاظ لغوی یعنی بینابین؛ نه این و نه آن. ملاک ما این آیه‌ی قرآن است که می‌فرماید: **بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ**<sup>۲</sup>، یعنی وقتی مُردید برزخی بین شما تا روز قیامت هست. ما همینقدر از برزخ می‌دانیم. حالا همین آیه را اگر دستِ کسان دیگری، مثل نویسندگان مشهور دنیا بدهند، چنان این قصه را می‌پرورانند و مجسم می‌کنند که اگر کسی آن را بخواند، از یاد می‌برد که اصل فقط آن کتاب و همان یک جمله بوده است. همین را آنقدر عامیانه پرورانده‌اند که گویی برزخ، گُرزی است که شش شاخه دارد و هفت زبانه‌ی آتش از آن درمی‌آید؛ البته این چیزها ممکن است راست باشد، ما که نرفته‌ایم تا بگوییم دروغ است. نه! ممکن است باشد، نمی‌دانیم! باید سعی کنیم کلمه‌ی نمی‌دانم را فراموش نکنیم. مثلاً فرض کنید به بچه‌ی هفت، هشت ساله‌ای میوه‌ای داده‌اند که تا حالا ندیده است (هر چند در دنیا چنین چیزی نیست، ولی فرض کنید چنین باشد) می‌بیند پدر او می‌خورد، دیگر نمی‌گوید: این چیست؟ کجا سبز می‌شود؟ چطوری به ایران آورده‌اند؟ به این چیزها کاری ندارد، بابا گفته است بخور،

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۳/۱۵ ه. ش.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰.

او می‌خورد. گواينکه خدا لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ<sup>۱</sup> است ولی ما زاده‌ی رحمت الهی هستيم. زاده‌ی خود او نيستيم. هر چه آن رحمت الهی گفت، برای ما بس است. بيشتراز آن خود را اذیت نکنيم. در دور و بر مطلب برزخ یا مرگ یا بعد از مرگ یا رسيدگی به حساب، خیلی سؤال برای ما پيش می‌آيد، فکر آن را نکنيد. هر کسی که دفتر حساب او خوب باشد، نتیجه‌اش خوب می‌شود. لازم نيست از حالا بدانيد. البته اين را هم بدانيد که در اين دفتر هر چه را شما خوب می‌دانيد، معلوم نيست خوب باشد. خدا که برای او حرفی می‌زنيد یا کاری می‌کنيد، بايد بپسندد. او هم می‌گويد که آن روز همه می‌لرزند، الْأَمْنُ أَيْ اللَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ<sup>۲</sup>، جز کسی که قلب سالم دارد يعنی نه حقه‌بازی در آن هست و نه دروغ و ترس بی‌جا. هر وقت نزد خداوند اينگونه برويد، خود اين یک ثواب است.

البته اين گفته‌ها یک بهانه‌ای نيست برای اينکه من اقرار نکنم. فکر نکنيد چون من نمی‌دانم می‌گويم، لازم نيست بدانيد، خير، می‌دانم و به شما می‌گويم لازم نيست در اينگونه موارد فکر کنيد. ممکن است اگر از کس ديگری بپرسيد، به اندازه‌ی یک کتاب برای شما حرف بزند که از دست راست اين می‌آيد و از دست چپ آن؛ ولی دقيقاً نمی‌دانيم که برزخ چيست؟

۱. سوره اخلاص، آيه ۳.

۲. سوره شعرا، آيه ۸۹، «مگر آن کس که با قلبی سالم به نزد خدا بيايد».

برزخ یعنی نه این طرف هستیم و نه آن طرف. نه به کلی خاک شده ایم و از بین رفته ایم و نه کاملاً مثل حالا زنده ایم. گرچه بدن در زیر خاک است ولی خاک اثر ندارد. مگر الان که ما زنده ایم و روح در بدن جاری است، جای مشخصی دارد؟ خیر. وقتی عکس از داخل معده برمی دارند، از داخل ریه عکس برمی دارند، اشعه ای می رود که هیچ چیزی مانع آن نیست. آنوقت هم ما به اشعه ای همراه می شویم که خاک بر آن اثری ندارد. خاک را کیمیا می کند. همین قدر می دانیم، اما در این مدت راجع به برزخ خیلی گفته اند. البته فلاسفه و برخی متکلمین هم می گویند که در دوران بعد از مرگ، آن استعدادهایی که مجال بروز نکرده اند برای انسان بروز پیدا می کند، مثلاً کسی خیرخواه است ولی مجال پیدا نکرده است، آنجا فرصت پیدا می کند. بعضی دیگر هم می گویند: با مرگ هر چه قرار است ظاهر شود، آشکار می گردد. برای ما فرق نمی کند، ما زنده ایم و محکوم به زنده بودن یعنی حق نداریم یک زندگی را از بین ببریم. چه زندگی خود ما باشد و چه زندگی دیگران. وقتی زندگی از بین رفت ما دیگر از این قواعد و قوانین آزاد می شویم. البته عده ای هم می گویند: در برزخ از گور انسان اگر خوب باشد روزنه ای به بهشت است و اگر بد باشد روزنه ای به جهنم که در آن یکی نسیم بهشتی و در آن دیگری، حرارت دوزخ به او می رسد. این

مثال‌ها برای این است که بشر عادت دارد هر چیزی را مجسم کرده و با جسم بیان کند و الا اینطور نیست. البته در بهشت زهرا [قبرستان تهران] در بعضی مقبره‌های شخصی سوراخی گذاشته‌اند که لوله دارد تا فرد تنفس کند! نتیجه‌ی اعمال هر کسی به خود او وصل است و جدا نمی‌شود. اینکه گفته‌اند روزنه‌ای به بهشت یا به جهنم، مفهومی این است که اگر فردی در این دنیا بدی کرده، به مردم آزار رسانده، بی‌جا به دیگری حسادت کرده، اینها را خود می‌فهمد و می‌داند که خوب نبوده است ولی مردم مثل خیلی از این معتادها، این افعال را انجام می‌دهند. این علمی که به ضرر او است مثل همه کارهایی که کرده همراه او است و اگر این کارهای بد زیاد باشد، همان دریچه‌ای می‌شود که رو به جهنم است یعنی ناراحتی‌هایی را که دارد، احساس می‌کند در جهنم است.

بعضی دیگر می‌گویند که برزخ برای این است که مثلاً هر کسی، مؤمنی، مسلمانی که قرار است به بهشت برود، کارهای خوب زیادی دارد ولی سه، چهار تا کار بد هم دارد باید جزای اینها را هم ببیند، موقتاً در برزخ می‌آید تا آنها سوخته شود و خالص که شد، به بهشت برود. این است که یهودی‌ها نه در مذهب، بلکه در عادات و رسوم خود می‌گویند که فرد یهودی را جز در مدت کمی در

جهنّم نگه نمی‌دارند. البتّه از این حرف‌ها زیاد است. ما چه کار داریم؟ باید سر ما به کار خودمان باشد و در این زندگی سعی کنیم که خوب باشیم. یک ذره خوبی از نظر خدا محو نمی‌شود. یک کوه بدی را ممکن است بلدوزر بیندازد و محو کند ولی یک ذره خوبی را از یاد نمی‌برد.

به هر جهت، برزخ فاصله‌ای است، این را ما فاصله می‌گوییم و احساس زمان می‌کنیم و الا در آنجا، زمان وجود ندارد. در آن عالم، زمان حکومت نمی‌کند که بگوییم اوّل این است و بعد آن؛ همه چیز با هم است.

چرا از درک خداوند عاجز هستیم؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

اگر ما دقت کرده باشیم، هر احساسی و هر فکری را نمی‌توانیم درک و فهم کنیم، مگر در دو بعد مکان و زمان، مثلاً اگر با کسی مهربان هستید، مهربانی حالتی است که به چیزی تعلق می‌گیرد؛ مثلاً کسی که مهربان باشد به دنیا، به اشیاء، این مهربانی به یک جسمی و به یک مکانی تعلق می‌گیرد یا به زمان تعلق می‌گیرد، ما هیچ چیز را خارج از زمان و مکان نمی‌توانیم بفهمیم چرا که قابلیت درک نداریم.

به قول قدما، ما پنج حس به نام حواس خمسہ داریم، آنچه با این پنج حس درک می‌شود، می‌توانیم درک کنیم و استدلال کنیم ولی خیلی چیزها هست که ما نمی‌توانیم درک کنیم. پرندگان از کجا می‌فهمند که طوفان خواهد شد؟ حالا تازه هواشناسی مقداری پیشرفت کرده و تا حدّی حدس می‌زنند، اما گاهی اشتباه می‌شود، اما پرندگان نه؛ پرندگان از کجا می‌دانند که طوفان چه زمانی می‌شود؟ یا در شب، سگ چه می‌بیند که پارس می‌کند؟ لابد یک حس خاصی دارد که ما نداریم، چیزهایی را می‌تواند ببیند که ما نمی‌توانیم، هر حیوان و هر جاننداری در

---

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۶/۱۰/۲۶ ه. ش.

محدوده‌ی این حواسی که خدا به او داده (به قول امروزی‌ها شش حس دارد) می‌تواند درک کند. فرقی ندارد که بگویید پنج حس یا صد حس، بلکه مهم این است که تنها در محدوده‌ی این حواس می‌توانید فکر کنید و مطالب را درک کنید در مورد حیوانات هم اینطور است و آنها هم فقط در محدوده‌ی حواس می‌توانند درک کنند.

مثلاً در هندسه می‌گویند دو خط موازی در بی‌نهایت به هم می‌رسند، شما هر نقطه‌ای را بگویید بی‌نهایت است، باز بی‌نهایت نیست و چون بی‌نهایت در ظرف زمان و مکان نمی‌گنجد، ما نمی‌توانیم آن را درک کنیم و چون خداوند هم محدود به زمان و مکان نیست، از درک او عاجز هستیم، او نه مکان دارد و نه زمان و بطور طبیعی وقتی شما به بچه‌ی کوچکی که هنوز دارد حواس او رشد پیدا می‌کند بگویید: خدا، می‌گوید: از کجا آمده؟ و چه زمانی آفریده شده است؟ بدون اینکه خود او بفهمد و استدلال کند، زمان و مکان را حس می‌کند، بدون زمان و مکان هیچ چیزی را نمی‌تواند بفهمد. یک جهت این هم که گفته‌اند در مورد ذات خداوند خیلی فکر نکنید و حرف نزنید، برای این است که فایده ندارد و گیج می‌شویم و اگر خیلی هم دقیق در این مورد فکر کنیم، دیوانه می‌شویم و به نتایج بی‌ربطی خواهیم رسید. به هر جهت خدا دارای



این خصوصیات وجود است و ما جرقه‌ای از روح خدا هستیم، البته این مسائل بیشتر حس‌کردنی است نه بحث‌کردنی، برای اینکه همانطور که به زمان و مکان در نمی‌آید، به حرف و لغت و کلام هم در نمی‌آید.

لطفاً در مورد تغییر اسم و القاب و درباره‌ی عشق و احساس که از ارکان عقل انسانی است، توضیحاتی بفرمایید.<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

اخیراً در جایی دیدم که از کتاب سعادت نامه نوشته‌ی حضرت آقای سلطان علیشاه که آقای کاشانی هم ویراستاری کرده‌اند، نام برده و نوشته بودند تألیف آیت الله حاج ملامحمد گنابادی. پس فردا اگر بخواهند بررسی کنند می‌گویند این حاج ملامحمد گنابادی در هیچ‌جا اسمش نیست، این کیست؟ کدام آیت الله است؟ چطور آیت الله‌ای است که آیت الله‌های دیگر او را اصلاً نمی‌شناسند، از هر کسی که پرسیدیم می‌گویند ما نمی‌شناسیم. آیت الله ملامحمد گنابادی نوشته؛ البتّه یک آیت الله ملامحمد مندی بوده که مرحوم شده و خیلی هم مرد بزرگواری از میند گناباد بوده، حضرت صالح علیشاه تعریفش را می‌کردند، شاید در ایام تحصیل شاگردی شان را می‌کرده است ولی او کتابی ننوشته است. این چنین است که اسم شخص را هم تغییر می‌دهند. قبل از اینکه حضرت سلطان علیشاه بشوند، اسمشان سلطان محمد بوده، مثلاً بچه که بودند مادرشان صدا می‌زد: سلطان محمد. حالا که بزرگ شدند مثل عبا که می‌اندازند یا پالتو که در می‌آوردند،

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۱/۱۱/۱۳۸۶ ه. ش.

سلطان را هم در می‌آورند. این مطلب را مدّت کوتاهی من دیدم که داشت رایج می‌شد ولی بعد که آن شدّت احساسات حل شد (یعنی آرام‌تر شد) برطرف شد. لفظ «سلطان» و در فارسی «شاه»، در ادبیات عرب و در ادبیات اسلامی خیلی هست. نباید گفت:

چو از قومی یکی بی‌دانشی کرد

نه که را منزلت مآند نه مه را

حالا اگر یک جا لغت «شاه» برای ما بد ادایی کرد، نمی‌توانیم و نباید این لغت را از ادبیات فارسی حذف کنیم، آن هم از اسم خاصّ شخص! می‌شود گفت این نهایت بی‌عقلی است. البته در جوامع بشری بی‌عقلی گاهی پیدا شده، خیلی هم پیدا شده ولی بی‌عقلی ادامه پیدا نمی‌کند. بی‌عقلی‌ها تبدیل به عقل می‌شوند. انقلاب فرانسه را در تاریخ خوانده‌ایم، بعد از انقلاب فرانسه دیگر آن هیجان‌ها تمام شد و شاهکارهای قضایی فرانسه پیدا شد، کدها و قوانینی که نوشتند، از آنوقت دیگر فرانسه برای خودش دولت و ملتّی دارد. همینطور انقلابات دیگری که در دنیا شده، همه جا می‌بینیم. اما ما خودمان، اگر هر فردی بخواهد سلامت فکری خود را حفظ کند، خودش باید توجّه کند. اشتباه نکند آن عشقی که:

جسم خاک از عشق بر افلاک شد

کوه در رقص آمد و چالاک شد

آن را با این تعصّبی که کرو کور می کند، اشتباه نکند، یا این اشعاری که مولوی نوشته. این عشق و احساس نه تنها با عقل به معنای عامیانه اش مخالف نیست، بلکه از ارکان عقل انسانی است. پیغمبر ما دارای همان عشقی است که بر افلاک می شود، ولی وقتی آمد زندگی دنیایی می کند، عاقل ترین عقلا بود. قانونی هم که به حضرت دیکته می شد از طرف ربُّ الارباب بود و آن قانون را خودش هم اجرا می کرد، کمال عقل این است، در مقام عشق هم که به جای خود، گاهی چنان غرق می شد که برای اینکه به کار دنیا بپردازد می گفت: کَلِّمِنِي يَا حُمَيْرَا، حالا منظور این است که ما سعی کنیم این تعصّبات را کنار بگذاریم؛ یعنی هرگز ابایی نکنیم از اینکه بگوییم حاج ملاسلطان محمد بیدختی گنابادی اینطور فرموده اند، البتّه ما اضافه می کنیم: سلطان علیشاه اینطور فرموده اند و خودمان هم هرگز اینگونه لقب ها را به دیگران ندهیم. مِصْدَاقِ بَيْتِ الْاِسْمِ الْفُسُوقِ<sup>۱</sup> نشویم. اسم دادن به دیگری، عملی فسق و زشت است، ما هم نکنیم. ان شاء الله. وقتی در نام کسی دست می برند. این هم از طرفی اقرار به ابهت و بزرگی آن شخصیت است که این نامش است و هم نشان دهنده ی تعصّب کورکورانه ای است که متأسّفانه رایج شده است.

## چگونه اختلافات خانوادگی را رفع کنیم؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

بحثی است که می‌گویند: انسان هم یک حیوان است. من نمی‌گویم حیوان، چون در زبان ما، معنی خوبی ندارد. انسان یک جاندار است یعنی حیات دارد. جانداران دو نوع زندگی می‌کنند؛ بعضی انفرادی و بعضی جمعی، خیلی از حیوانات اینطور هستند، گربه تنها زندگی می‌کند، سگ هم همینطور است. در حاشیه‌ی مطلب، یاد شعری افتادم که می‌گوید:

جان گرگان و سگان از هم جداست

متّحد جانهای شیران خداست<sup>۲</sup>

یک دسته جاندارانی هستند که با هم زندگی می‌کنند یعنی انفرادی نمی‌توانند زندگی کنند. از این دسته حیوانات کوچکتر که در کنار دست ما دیده می‌شوند: موریانه، مورچه و زنبور عسل هستند. می‌گویند موریانه چوب می‌خورد، اما اگر موریانه را بگذارید در یک نجاری که پراز براده‌ی چوب است و بگویید: اینها همه برای تو است، بخور. نمی‌تواند زندگی کند، بعد از مدّت کوتاهی می‌میرد. یا مثلاً زنبور عسل؛ از اوّل که زنبور عسل به وجود می‌آید معلوم است که کار او چیست. می‌داند کار او چیست. یک زنبوری

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۷/۱/۱۶ ه. ش.

۲. مثنوی معنوی، تصحیح توفیق سبحانی، روزنه، ۱۳۸۶، دفتر چهارم، بیت ۴۱۵.

به وجود می‌آید و می‌داند که باید برود دم در بایستد و نگذارد زنبورهای دیگر بیایند. او اصلاً داخل نمی‌آید و همیشه دم در است و این جزء وجود او است. یک زنبور هم به وجود می‌آید تا گل بیاورد و عسل درست کند. کار او فقط این است. یک زنبور هم هست که باید در خانه بنشیند و همه‌ی زنبورها خدمت او کنند. هر کسی از همان اوّل خلقت، معلوم است که چه باید بکند. این، دو رقم از جانداران است. حالا انسان‌ها را ببینیم. نوع انسان، خصوصیتی دارد که ویژه‌ی اوست. زنبور عسل هیچ احساس خودخواهی ندارد اگر یک زنبور عسل کشته شود و بمیرد، برای دیگر زنبورها مثل این است که بیگانه‌ای کشته شده است. اگر زنبور محافظ کشته شود هیچ کس دیگر به جای او نمی‌آید. کار، کار اوست و دل زنبورهای دیگر هم نمی‌سوزد چون احساس ندارند. زنبورهای عسل هر کدام یک‌طور هستند و حتی شکل آنها فرق دارد.

اما جامعه‌ی انسانی را در نظر بگیرید، انسان‌ها از اوّل که به دنیا می‌آیند همه مثل هم هستند. اگر در زایشگاه‌ها و پرورشگاه‌ها نگاه کنید، بچه‌ها همه مثل هم هستند و کم‌کم بزرگ می‌شوند. اوّل یک عده مدرسه می‌روند و عده‌ای دیگر کشاورزی می‌کنند و عده‌ای هم بیکاره می‌شوند. اینها که مدرسه می‌روند باز چند رشته می‌شوند، عده‌ای این طرف، عده‌ای طرف دیگر، همه با هم تفاوت

دارند؛ این مثال نشان می‌دهد که انسان‌ها مدنی‌الطبع نیستند یعنی طبیعتاً با هم زندگی نمی‌کنند ولی اگر اینطور است، پس باید انفرادی زندگی کنند؟ حال یک انسان را در جنگل بگذارید، نمی‌تواند به تنهایی زندگی کند، تاریخ و مردم‌شناسی نشان می‌دهد که انسان‌ها تنها زندگی نمی‌کنند. پس انسان‌ها در وضعیتی بینابین هستند. بین جانداران مدنی‌الطبع، مثل مورچه و موربانه و جاندارانی که انفرادی زندگی می‌کنند مثل گربه و سگ. این وضعیت برای آنها خیلی مشکل است یعنی شما بخواهید که موربانه‌ها سعی کنند که به تنهایی زندگی کردن عادت کنند نمی‌شود، برای آنها مشکل است. برای انسان‌ها هم همین وضعیت بینابین است. حالا چطور این مسأله حل می‌شود؟

درباره‌ی اصلاح جامعه، بین علمای رشته‌های مختلف بحث است. بنابر یک نظریه یا فرضیه اگر همه خوب شوند جامعه خوب می‌شود، چون جامعه، از افراد درست شده است ولی محال است افراد در یک جامعه‌ی خوب بتوانند با هم زندگی کنند. فرض کنید در یک جامعه همه اهل عبادت و نماز و روزه باشند، پس چه کسی باید برای اینها کارگری کند، چه کسی نانوايي کند؟ حال فرض کنید (فرض محال) که تک‌تک افراد یک جامعه خوب باشند، باز هم آن جامعه نمی‌تواند زندگی کند. اگر یک نفر مثلاً یک

ساختمان خوب و محکم و قوی را ببیند و پرسد که چرا این ساختمان‌ها که پهلوی هم هستند یکی سست است و این یکی خیلی محکم است، می‌گویند: سیمان آن خوب است، آجر آن چنین است حال آن یک نفر می‌شنود و مطالب را یادداشت می‌کند و می‌رود از همان سیمان و آجر می‌خرد و انبار می‌کند. این ساختمان، همان ساختمان می‌شود؟ نه! ساختمان علاوه بر مصالح خوب، متشکل از ارتباط اینها با هم است. جامعه و خوب بودن جامعه، ارتباط مردم با هم است. تنها آجر خوب باشد کافی نیست. تنها سیمان خوب باشد کافی نیست، اگر اینها را واحد جامعه در نظر بگیریم، همان خانواده است. خانواده اگر خوب باشد جامعه خوب می‌شود. دوستی یا دشمنی با یک جامعه و یک ملت این است که روال خانواده‌ها را به هم بریزند. عمر من و شما کافی نیست که همه چیزها را ببینید ولی در همین عمر کوتاه خود فکر کنید پدرهای ما چطور زندگی می‌کردند؟ در گذشته از این قبیل حرف‌هایی که زن و شوهرها و فرزندان در دعوا به هم می‌گویند هیچ نبود. اگر زن و شوهری در خانه دعوا می‌کردند، بعد که بیرون می‌آمدند، با هم همه جا می‌رفتند. در محوطه‌ی خانواده همه چیز حل می‌شد و تمام می‌شد. خوب یا بد کار ندارم. بعضی می‌گویند: آنوقت‌ها در خانواده‌ها مردها ستم می‌کردند. بی‌جا نیست، درست



است. می‌گویند: بچه‌ها نوکر بودند، مطیع بودند، بله تا حدّی درست است. ولی به هر جهت روالی بود که خانواده منظم بود. حالا اگر خانواده‌ها منظم شود، روابط خانوادگی منظم شود (چطور را کار ندارم، بحث دیگری است) جامعه منظم می‌شود. وضعیت روابط خانوادگی ما را هم که خود شما می‌بینید که چقدر اختلاف‌ها و نگرانی‌ها وجود دارد. در قدیم جوامع کوچک بود مثلاً یک شهر که شهر بزرگی بود ممکن بود صد هزار نفر جمعیت داشته باشد یعنی بیست هزار خانوار، اما امروزه شهرها میلیون‌ها خانوار جمعیت دارد. این روابط خانواده‌ها، وقتی به هم بخورد جامعه هم به هم می‌خورد. به هم خوردن جامعه و خانواده به همه ضرر می‌زند، نه تنها به آن خانواده بلکه به همه خانواده‌های دیگر، چون جامعه وسعت پیدا کرده است در روابط خانواده و روابط خانوادگی هر چه به اصلاح این روابط بپردازیم به هر اندازه این کار را بکنیم در اصلاح کلّ جامعه موفق بوده‌ایم.

این اختلافات یک مقدار عاطفی است. روابط عاطفی در داخل خانواده بین پدر و مادر و فرزندان برقرار است. در روابط عاطفی قدیم نظمی بود. یک دکتر جراح والامقامی که حالا قاعداً پیرمرد است (نمی‌دانم اکنون زنده است یا نه) می‌گفت: پدر من شانزده، هفده فرزند داشت. حالا این را هم نمی‌گوییم این تعداد

فرزندان خوب است یا بد؟ اگر هم بد بود به نظم بود. مثل حکومت‌ها که یک حکومت دیکتاتوری است که نظم را رعایت می‌کند و به عدالت رفتار می‌کند و یک جامعه دموکراسی است و همه چیز به هم ریخته است. کدام بهتر است؟ خود شما بگویید. منظور نظم قضیه است. آن دکتر جراح می‌گفت: وقت ناهار همه می‌ایستادیم (سن همه تقریباً نزدیک به هم بود) و تا پدر نمی‌آمد دست به غذای سفره نمی‌زدیم. می‌ایستادیم، پدر می‌آمد، می‌نشست و ما می‌آمدیم می‌نشستیم، هر کدام می‌دانستیم جای ما کجاست، همه هم با هم خوب بودیم. من ارزش‌گذاری نمی‌کنم ولی می‌خواهم بگویم نظم جامعه از نظم خانواده است یکی از چیزهایی که نظم خانواده را مختل می‌کند این است که هر کدام خود را مقدم بر دیگری می‌دانند.

مرحوم آقای سلطان‌علیشاه وصیتی شفاهاً به آقای نورعلیشاه کرده‌اند، ایشان هم آن را تکرار کرده‌اند و آقای صالح‌علیشاه هم تکرار کرده‌اند، همین‌طور تا حالا و آن این است که گفته‌اند در خانواده‌ی ما، کوچکتر به بزرگتر سلام کند و احترام او را نگه دارد و در مجالس، بزرگترها جلوتر بروند. مثل آن موربانه‌ای که از اول که به دنیا آمد قرار بود کار معینی بکند اینجا هم چون کوچکتر بعد از بزرگتر آمده باید این رعایت‌ها را بکند و در

خانواده‌ی ما این نظم مانده و هنوز هم هست و ان‌شاءالله خواهد ماند و این برای خیلی‌ها باعث تعجب بود. ببخشید که من از خود و شرح حال خود می‌گویم خیلی شرح حال‌ها هست که گفتن آنها به درد نمی‌خورد و فایده ندارد ولی اینهایی که به عنوان مثال برای من تربیت‌کننده بود اینجا ذکر می‌کنم. من شغل مهمی داشتم ولی اگر با قوم و خویش دیگری که مسن‌تر از من بود جاهای رسمی می‌رفتیم، من می‌خواستم که او جلوتر از من برود که یکی، دو مرتبه آن شخص مسن‌تر ناراحت شده بود. گفتم: ما چنین قراری داریم و مادام که این قرار را اجرا کنیم نظم خانواده برقرار است.

این یک گوشه نظم است نتیجه‌ی دیگر این امر، این می‌شود که مسأله‌ی معنویت مطرح می‌شود و این بزرگتر بودن یک نحوه اهمیت دادن است که مهم‌تر از پول و مال است و یکی از نکاتی که در بین خانواده اختلاف می‌اندازد مسأله‌ی اقتصادی است، مسأله‌ی اقتصادی زن و مرد و فرزندان. حالا این را در زندگی خودتان امتحان کنید. یکی هم مسأله‌ی عدم توجه به خواسته‌های معنوی طرف مقابل است. اگر بچه وورجه وورجه می‌کند جزء طبیعت او است نباید به سر بچه زد و البته نباید او را آزاد هم گذاشت. بچه در محیط خانواده باید طوری باشد که وقتی بزرگ شد بتواند در جامعه هم همانطور باشد. نه اینکه تا گریه کرد

پدر و مادر هر چه خواست به او بدهند و اگر پس فردا آمد در اداره تنبلی کرد، نق زد، گریه کرد، همه به سر او بزنند و او را بیرون کنند؛ باید همانطوری باشد که در جامعه خواهد بود. امثال اینها خیلی زیاد است. یکی از شکایاتی که می‌شود این است که زن‌ها شکایت می‌کنند که شوهرم، من را رها کرده و رفته است یا شکایت می‌کنند که شوهر من رفته و زن دیگری گرفته است. در اینطور شکایت‌ها ممکن است حق هم داشته باشند، نه اینکه حق ندارند، ولی من اول که شکایت می‌کنند می‌گویم به خودت نگاه کن. اگر شوهر تو دنبال تو آمد و تو را گرفت تو هم رضایت دادی. پس شوهرت تو را می‌خواست و تو هم او را می‌خواستی حالا چه کار کردی که تو را نمی‌خواهد؟ تقصیر تو است. چه کار کرده‌ای که از تو دلزده شده و به قولی زن دیگری گرفته؟ اول این مطلب باید روشن شود و بعد به حرف حساب او برسیم. مثل اینکه همه‌ی شما حتماً با عدلیه سر و کاری داشته‌اید، اقللاً انحصار وراثت داده‌اید، عدلیه این حرف‌ها را گوش می‌کند منتها اول که عدلیه می‌روید باید روی برگ‌های مشخصی بنویسید.

حالا این حرفی هم که من زدم مثل برگ دادخواست است. اول از خود شروع کنید بعد به دیگری بپردازید. یک وقتی خانمی آمد از شوهر خود خیلی شکایت داشت که شوهر من همه‌ی بدی‌ها

را دارد؛ پُرخور است، پول برای خرج نمی‌دهد و فلان و فلان. عیب‌هایی را که گفت من نمی‌گویم تا شما یاد نگیرید که بگویید. همه‌ی این عیب‌ها را گفت. من گفتم که دخالت مستقیم نمی‌کنم ولی خیلی برای تو متأسفم که اینطور شده و چنین کسی همسر تو است، خیلی بد است. او راجع به تو چه می‌گوید؟ گفت: می‌گوید تو به حرف من اعتنا نداری یعنی همین حرفی که او می‌زد. بعد گفتم: به حرف‌های او کار نداشته باش، خود تو هیچ عیبی نداری؟ گفت: چرا، بی‌عیب که نمی‌شود. یک چیزی گفت. بعد گفتم: دیگر و باز گفت و گفتم که نگاه کن هر دو برابر هستی مثل هم هستی پس تو از خود شروع کن، هر عیبی را که از خود رفع کردی از او هم رفع می‌شود. چون هر عیبی که در تو به وجود بیاید در او هم به وجود می‌آید.

کتابی در چهل، پنجاه سال پیش خوانده‌ام به نام تصویر دوریان‌گری نوشته‌ی اسکار وایلد که نویسنده‌ی بزرگی است. نویسنده مثل یک روانشناس است و در این کتاب مطالب اخلاقی آمده است به این جهت من خواندم. او تصویری ساخته بود و هر کار بدی که می‌کرد در تصویر لگه‌ای ایجاد می‌شد. حالا زن و شوهر هم اینطوری هستند، هر کدام تصویر دیگری هستند. ان شاء الله هیچ مشکلی برای هیچکدام از شما به وجود نیاید.

## نیت و شاکله در زندگی ما به چه معنایی است؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

ما در عرفان و روانشناسی یک نیت داریم و یک شاکله. نیت آن است که فرض کنید دلم می خواهد چای بخورم، نیت می کنم، ولی شاکله آن چیزی است که به فکر من شکل داده و مثل یک کتاب بزرگی است که داخل آن یک فصل مهم یعنی نیت است. شاکله آن چیزی است که به من شکل داده که این نیت هایی که من دارم در آن است. شما می دانید که باید در طول روز چند بار نماز بخوانید، صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشاء، تصمیم هم دارید، ایمان شما هم قوی است که به هر صورت که شده نماز را خواهید خواند، این شاکله ی شما است، اما وقتی می ایستید به نماز صبح یا نماز ظهر از نو فکر می کنید که من می خواهم بروم نماز ظهر را بخوانم. مهر را می گذارید، بلند می شوید و نماز می خوانید، این نیت است. نیت در درون شاکله است. اگر شاکله ی مردمی یا ملتی یا یک خانواده ای را (گویند که در اینجا شاکله را به کار نمی برند) عوض کنند، نیت ها و کارها عوض می شود. هیچ کاری هم بدون نیت انجام نمی شود. ممکن است کسی نیتی بکند ولی آن کار را انجام ندهد ولی کاری که انجام داد حتماً نیت و جهتی دارد. و الاً

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۷/۲/۶ ه. ش.

چرا باید الله اکبر بگویید؟ چون نیت دارید که نماز بخوانید. مردم همه می‌گویند؛ چرا زندگی ما از زندگی پدران و اجداد ما سخت‌تر است؟ هم از جهت مادی می‌بینیم سخت‌تر است و هم از جهات معنوی. از جهت معنوی به این دلیل سخت‌تر شده است که جهات مادی و گرفتاری‌های مادی زندگی آنقدر ما را مشغول کرده که مجال برای تفکر ما و فکر ما نیست (فکر که می‌گوییم، البته ممکن است منظور یک صورت فکریه یعنی به شکل خاص باشد) ولی فکر یعنی همین ذکری که می‌گویید درباره‌ی آن هم فکر کنید همه برای خدا باشد یعنی وقتی غذا می‌پزید درست است که مراقب هستید که نمک آن اندازه باشد، چاشنی اندازه داشته باشد، ولی در همان حال یاد خدا باشید. این را «فکر» می‌گویند.

اگر فکر ملتی عوض شود، نیت آنها عوض می‌شود و کار آنها هم عوض می‌شود. در روزگاری، ما مردم عادت داشتیم که اگر قطعه نانی روی زمین افتاده بود، بر می‌داشتیم می‌بوسیدیم و بالای طاقچه می‌گذاشتیم. حالا بعضی‌ها این عادت را دارند، ولی از روی عادت و تقلید است و معنی آن را نمی‌فهمند. همانوقت اگر در قدیم از مادر بزرگ می‌پرسیدید: چرا این کار را می‌کنید؟ می‌گفت: نان نعمت خداست، غذای بندگان خداست، چرا در خاک افتاده باشد؟ اما حالا امتحان کنید و بپرسید از کسانی که این کار را

می‌کنند، می‌گویند: عادت کرده‌ام. به این طریق تفکر خود و شاکله‌ی خود را عوض کرده‌ایم.

عوض کردن شاکله‌ی مردم، باعث می‌شود کارهای آنها هم عوض شود و همین امر موجب چیزی می‌شود که پریروز در روزنامه خواندم و به همین دلیل دیروز هم در همین مورد صحبت کردم که نوشته بود: هفتاد درصد زباله‌هایی که بیرون می‌ریزیم مواد غذایی است. ما قدیم می‌گفتیم اگر یک تکه نان بیفتد، گناه دارد که آن را دور بریزیم. این است که غیر از نیّت که باید همیشه خیر باشد، باید شاکله‌ی خود را هم تربیت کنیم یعنی عادت کنیم و بدانیم که همه‌ی کارهای ما برای خدا باشد و بدانیم و این تفکر را بر خود مسلط کنیم که مردم (همه) بندگان خدا و مصنوعات خداوند هستند. خدمت به مردم به خصوص به هم‌فکرها یعنی مؤمنین، مثل خدمت به خداوند است. شما می‌گویید: به خداوند خدمت کنید، خدا که محتاج به خدمت نیست، خدمت به مردم، خدمت به خداوند است. این در ذهن شما باشد، وقتی در ذهن شما بود، نیّت شما همین‌طور می‌شود و خود به خود بر نیّت مسلط می‌شوید. همه‌ی مردم بندگان خداوند هستند. مؤمنین بندگان خاصّ خدا، خاص‌تر، هستند. ان شاء الله بتوانیم این را در ذهن خود هضم کنیم و جزء وجود و شاکله‌ی ما شود.



## چگونه برائت می‌تواند درست باشد؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

گاهی برائت به نحوی که به اصل ایمان لطمه نزند درست است؛ یکی از علما که خیلی مشهور بود، شیعیان می‌گفتند که او شیعه است و سنیان هم می‌گفتند که او سنی است؛ گفتند برویم از خود او بپرسیم. اوّل سؤال کردند: جانشین پیغمبر کیست؟ گفت: آن کسی که دختر او در خانه‌ی پیغمبر است. سنی‌ها گفتند: منظور ابوبکر است که دختر او در خانه‌ی پیغمبر است، شیعیان گفتند: منظور علی است که دختر پیغمبر در خانه‌ی علی است. دوباره گفتند: برویم بپرسیم که امام‌ها چند نفر هستند؟ (البته اگر می‌پرسیدند که شیعه هستی یا سنی، کسی جرأت نمی‌کرد بگوید که شیعه است، چون همانجا او را گردن می‌زدند؛ این یک نحوه برائت است که مجاز بود) گفت: این چه سؤالی است؟ صد بار از من پرسیده‌اید؛ چهارتا، چهارتا، چهارتا، چهار یعنی چهار امام اهل سنت و سه، چهارتا یعنی دوازده تا که تعداد ائمه‌ی شیعیان است. این زرنگی‌ها اشکال ندارد ولی برائتی را که از دو نفر از درویش‌ها خواسته بودند، این اشکال دارد: سرخ‌علیشاه که داماد حضرت نورعلیشاه اوّل بود و یک درویش دیگر را گرفته بودند و پیش

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۲۰/۱۱/۱۳۸۶ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

فتح‌علیشاه آوردند. او گفت: باید بر نورعلیشاه لعنت کنید وگرنه، تو را می‌کشیم. او گفت: بر نور که نمی‌شود لعنت کرد؛ اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ بر علی هم (العیاذ بالله) همینطور، پس بر شاه لعنت؛ عصبانی شد و او را در استخری که در آنجا بود، انداخت بعد از یک ربع، بیست دقیقه، شاه او را به یاد آورد و گفت: او را در آورید تا جنازه‌ی او را دفن کنند؛ وقتی از استخر بیرون آوردند نفس عمیقی کشید و نشست. شاه گفت: تو هنوز زنده‌ای؟ گفت: بله، امروز اعتقاد من به نورعلیشاه بیشتر شد، برای اینکه وقتی به فقر مُشْرِف شدم، به من دستور حبس نفس داد و مدام این حبس نفس را تا امروز اضافه کردم، اگر چند دقیقه دیگر زیر آب مانده بودم، مرده بودم. حالا، منظور اینگونه برائت‌ها می‌باشد.

آیا جواب سؤالات و نامه‌ها را به صورت مکتوب می‌توانیم دریافت کنیم؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

اول اینکه اگر کاغذی می‌دهید و نامه‌ای می‌نویسید، کاغذ را خیلی خلاصه بنویسید، نوشتن اسم، آدرس و تاریخ لازم است. برای نامه‌نگاری کتاب‌هایی می‌نویسند تا نوشتن نامه را یاد بدهند، من اینجا مجانی به شما یاد می‌دهم؛ اسم و امضاء شما در آخر نامه و نوشتن تاریخ و آدرس لازم است هرچند که ضمانت جواب نیست ولی برای نامه‌نگاری باید بنویسید.

برخی سؤالاتی که به دست من می‌رسد اگر بخواهم جواب بدهم چندین کتاب باید بنویسم و می‌بینم که نه وقت آن را دارم و نه می‌توانم برای هر کس جداگانه پاسخ بنویسم، بنابراین اینطور سؤالات را در جلسات عمومی فقری پاسخ می‌دهم. ولی آن کسی که سؤال کرده، نباید انتظار داشته باشد که جواب به صورت مکتوب به دستش برسد چون با توجه به دلایلی که بیان کردم این امکان وجود ندارد و از طرف دیگر کتاب‌هایی که نوشته شده عملاً جواب مکتوب به سؤالات است که با کمی مطالعه‌ی بیشتر می‌توانید به جواب برسید و همچنین صبح روزهای دوشنبه آقای کاشانی به کتابخانه‌ی صالح می‌آیند می‌توانید از ایشان هم سؤال

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۶/۱۲/۱ ه. ش، و صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۶/۱۲/۳ ه. ش.

کنید و به کتاب‌های آنجا هم مراجعه کنید. پاسخ اینگونه سؤالات را می‌توانید از کتاب‌ها پیدا کنید.

آیا در بیماری و دردی که به انسان می‌رسد خیری هست؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

این برهمه‌ی ما حتماً ثابت شده است که: نِعْمَتَانُ مَجْهُولَتَانُ الصِّحَّةُ وَالْأَمَانُ، دو نعمت بر ما مجهول است: یکی سلامتی و دیگری امنیت و آسایش. حالا به آن دو می‌اش کار نداریم، آن را خود شما درباره‌اش فکر کنید ولی صحت را که آدم می‌بیند، قدرش را نمی‌داند. سلامتی نعمتی است که مجهول است، تا یک کمی شب تب می‌کند یا فردا می‌بیند لنگ است و نمی‌تواند هیچ کاری بکند، آنوقت می‌فهمد که صحت یک نعمت است. یا یک دندان کوچک، مگر دندان چقدر از بدن است؟ مثلاً بدن شصت کیلوگرم است، وزن دندان چند گرم است یعنی دندان یک ذره از این مجموعه‌ی بدن است ولی یک دندان که درد می‌گیرد تا صبح نمی‌گذارد که بخوابیم. آنوقت آدم می‌فهمد که همین یک دندان هم که خدا اینجا گذاشته، به درد می‌خورد. خداوند خیر است، خیر مطلق یعنی این نیست که بعضی جاها بد باشد بعضی جاها خوب. مطلقاً خیر است. از خیر هم جز خیر صادر نمی‌شود. پس این درد دندان که برای من شرّ است، از چه کسی صادر شده است؟ از همان خیر مطلق! خیر مطلق را که ما نمی‌توانیم تغییر بدهیم، باید فکر

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۱/۱۰ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

کنیم که پس این شرّ نیست. اینکه دندان من امشب درد گرفته، شرّ نیست. وَاَلَا از خدا صادر نمی‌شد. ممکن است برای ظاهر من در حال حاضر، شرّ باشد ولی شرّ مطلق نیست. حتماً یک خیری در آن هست. سعی کنیم آن خیر را بفهمیم. من همواره از خدا می‌خواهم، می‌گویم: خدایا! می‌دانم هر چه کنی جز خیر نیست، به من نادان هم همانوقت بفهمان که این خیر است. من دندانم درد می‌کند، این را شرّ می‌دانم ولی حتماً خیر است چون تو دادی، من را متوجّه کن یا حالی بده که بفهمم خیرش چیست؟ حالا همه چیزهایی را که ما شرّ می‌دانیم اگر جستجو کنیم، می‌بینیم خیرش چیست. ان شاء الله.

## نحوه‌ی درخواست از خداوند چگونه باید باشد؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در مورد درخواست از خداوند که سؤال شده، شما فرض کنید که کارمند اداره‌ای هستید و با هزار زحمت از وزیری که آن اداره تحت نظر اوست وقت گرفته‌اید. وقتی که نزد او می‌روید اگر از او درخواست ساده‌ای بکنید که مثلاً به او بگویید که من روی میز مدادپاک کن یا مدادتراش ندارم و شما دستور دهید که روی میز من مدادپاک کن یا مدادتراش بگذارند، او به شما پرخاش می‌کند که این چه درخواستی است که از من داری! و هر چند که ممکن است که مدادپاک کن یا مدادتراش هم به شما بدهد ولی اینها را از او نمی‌خواهید بلکه مهمترین چیزها را از او می‌خواهید؛ نه اینکه مثلاً به او بگویید که تو این پست وزارت را رها کن تا من وزیر بشوم، بلکه از او می‌خواهید که مثلاً من را به عنوان معاون وزارتخانه منصوب کن. او هم یا همان موقع به شما جواب می‌دهد و یا فقط نام شما را یادداشت می‌کند تا بعداً که می‌خواهد راجع به انتصاب معاون وزارتخانه فکر کند شما را هم در نظر بیاورد.

یا مثلاً وقتی نزد پادشاه می‌روید از او نمی‌خواهید که مثلاً چهار، پنج تا یک قرانی به من بدهد بلکه از او چیزی متناسب با

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۷/۲/۲۰ ه. ش.

شأن و قدرت او می‌خواهید. حالا از خداوند هر چه هم بخواهید  
دون شأن خداست. بنابراین حداقل، چیزی بخواهید که از شأن  
خود شما بالاتر باشد.

البته ممکن است دعا نکنیم و از دل از خداوند بخواهیم که  
منزل خوبی یا چنین و چنان داشته باشیم ولی اینها امور کوچکی  
هستند و از خداوند چیزی بخواهید که قادر به انجام آن نباشید؛  
مثلاً بگویید که خدایا! این دنیا را اصلاح فرما، وضع اقتصادی همه  
را اصلاح کن یا بخواهید که خدایا! در این جامعه‌ی ما که اشخاص  
فکر می‌کنند که دیگر نمی‌توان ازدواج کرد (حالا کاری نداریم که  
این فکر صحیح است یا سقیم و چه کسانی باعث رواج این فکر  
شده‌اند) و دخترها و پسرهای ما مجرد هستند، این وضعیت را  
اصلاح کن یا اینکه بخواهید خدایا! این همه امراض مختلف که به  
وجود آمده‌اند (و آن را کشف کرده‌اند ولی درمان آن را نمی‌دانند)  
خودت شفا بده و بخواهیم که خدایا هر چه که از حد درک و فهم ما  
بالاتر است و ما نمی‌دانیم به ما عطا کن و انجام هر کاری که در حد  
عقل ماست و قدرت انجام آن را نداریم به ما قوت بده و فهم و  
عقل ما را بیشتر کن، ان شاء الله. همه دعا کنید خداوند هم قبول  
می‌کند.



آیا می‌توان ترجمه‌ی قرآن را به فارسی در نماز خواند؟  
در میان ترجمه‌های قرآن به کدامیک از ترجمه‌ها می‌توان بنده کرد؟<sup>۱</sup>  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

از هر چه بگذریم سخن دوست خوش‌تر است، قرآن سخن دوست است؛ عین سخن دوست. قرآن به زبان عربی آمده است. خداوند در قرآن می‌فرماید که اگر پیغمبر همان آیات را به زبان غیر عربی مثلاً فارسی می‌گفت، به او می‌گفتند که تو عرب هستی و این زبان عجم چطوری می‌شود؟!<sup>۲</sup> هر چند به قول مولوی:

پارسی گو گر چه تازی خوشتر است

عشق را خود صد زبان دیگر است<sup>۳</sup>

به هر جهت چون قرآن عین کلماتی است که بر دل پیامبر نازل شد (در واقع عین کلام خداوند است) نمی‌شود ترجمه‌ی قرآن را به فارسی یا به هر زبان دیگری در نماز بخوانیم. آیات قرآن حتماً باید عین عربی خوانده شود. همه این ایهام‌هایی که می‌توان در قرآن تصوّر کرد یا لغاتی که به اصطلاح خیلی متداول نیست ولی در قرآن به کار رفته است، شاید منظور خداوند هم همین بوده است که هر دو، سه معنی که از آن می‌شود، در ذهن ما خطور کند. به

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۶/۳/۱۳۸۷ ه. ش.

۲. سوره فصلت، آیه ۴۴.

۳. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۴۳.

ترجمه‌های قرآن توجّه کنید، از قرآن چندین ترجمه به فارسی در دسترس ما هست. خودتان ببینید و توجّه کنید از این میان کدام بهتر است، همان را بخوانید.

مثالی که می‌توان زد قسم‌هایی است که در قرآن خورده شده است؛ در قرآن قسم‌های زیادی دارد. «و» که در فارسی هم کاربرد دارد، در عربی به معنای قسم هم به کار می‌رود مانند «وَاللّٰهُ» یعنی قسم به خدا. مثلاً سوره‌ای که فقط پانزده آیه دارد، در هفت آیه خداوند قسم خورده است. وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا<sup>۱</sup> الی آخر. همه‌ی قسم‌ها را می‌خورد برای اینکه آن آخر بفرماید: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا<sup>۲</sup>: کسی که نفس خودش را پاک و تمیز کرد، نجات یافت. وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا و به تحقیق نابود شد یا پست شد کسی که او را پست شمرد. خداوند به موارد زیادی قسم خورده، به نور قسم خورده، به تاریکی هم قسم خورده، اما در آیه‌ای یک نوع قسمی دارد که در آن اختلاف نظر است، می‌فرماید: فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ<sup>۳</sup>، «لا» در معنای رایج به معنی «نه» می‌باشد، لَا أُقْسِمُ یعنی چه؟ یعنی قسم نمی‌خورم. لَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ، ظاهرش این است که

۱. سوره شمس، آیات ۴-۱.

۲. سوره شمس، آیات ۱۰-۹.

۳. سوره واقعه، آیه ۷۵.

قسم نمی‌خورم به مواقع نجوم. «لا» وقتی است که یک نفر تقاضای قسمی کرده باشد، بگوید: من قسم نمی‌خورم. کیست که از خدا تقاضای قسم کرده که خداوند می‌فرماید: لَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ، بسیاری اینطور ترجمه کرده‌اند که قسم نمی‌خورم ولی دنباله‌اش اضافه کرده‌اند که این «لا»، لای اضافی است یعنی قسم می‌خورم. اینطور نیست. در آنجا چون مسأله حاد نبوده و با زندگی معمولی مردم برخورد نداشته، هیچ کسی به آن توجهی نکرده ولی اگر کسی بخواهد توجه کند، می‌گوید: نه، اینجا گفته شده قسم نمی‌خورم به مواقع نجوم، چرا قسم نمی‌خورد و اگر نمی‌خواست که قسم بخورد پس چرا آن را گفت اگر قسم می‌خورد باید بگوید أُقْسِمُ، اگر قسم نمی‌خورد لازم نیست آن را بیاورد؛ دنباله‌اش می‌گوید: وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ<sup>۱</sup>، این قسم، قسمی است که اگر بفهمید، خیلی بزرگ است یعنی آنقدر بزرگ است که من قسم نمی‌خورم، این آیه را به جای اینکه اینطور ترجمه کنند، آنطور ترجمه کرده‌اند.

از این قبیل ترجمه‌ها در قرآن زیاد است، این است که در میان ترجمه‌های قرآن به هیچیک از ترجمه‌ها (چه فارسی و چه غیرفارسی) نمی‌شود بسنده کرد؛ البته چاره‌ای هم نیست باید آن

---

۱. سوره واقعه، آیه ۷۶.

ترجمه‌ها را هم بخوانیم، منتها با توجّه و علاقه به این مطلب که ما این ترجمه را می‌خوانیم که می‌خواهیم چیزی یاد بگیریم. این را از مترجم یاد نگرفته‌ایم چون این کتاب فیزیک نیست که از معلم فیزیک یاد گرفته باشیم، می‌خواهیم چیزی از خدا یاد گرفته باشیم. با این دقّت همه‌ی ترجمه‌ها را بخوانید. وای به آنوقتی که نظریات شخصی و به خصوص نظریات سیاسی که امروز در دنیا مطرح است، در این امور وارد شود. این سیاستی که الان در دنیا وجود دارد همان سیاستی است که بنی‌امیه را بر اسلام مسلّط کرد. سیاست امروز مثل آب آلوده‌ی سیاهی است، چون آب است به همه جا نفوذ می‌کند و همه جا می‌رود و چون آلوده است همه جا را آلوده می‌کند، متوجّه این آلودگی باشید. مثلاً در ترجمه‌های شیعه از قرآن (بعضی‌ها، همه نه) بیعت را به معنی تعهّد و نذر آورده‌اند و حال آنکه اینطوری نیست و نیز در ترجمه‌های اهل سنّت به منزله‌ی سوگند وفاداری گرفته‌اند، در حالی که سوگند یک طرفه است، من سوگند می‌خورم یعنی نزد خودم این تعهّد را می‌کنم اما بیعت یک امر طرفینی است یعنی من عهد می‌کنم و طرف مقابل من هم عهد می‌کند و به همین ترتیب در ترجمه‌ها اغلاط زیادی وارد شده است؛ وای به وقتی که یک قصد سیاسی (سیاست به معنای امروز) در این امور وارد شود، آنوقت وای به ترجمه‌ها. ما در

تاریخ می‌خوانیم که وقتی معاویه دید در حال شکست خوردن است و شمشیر به یک وجبی‌اش رسیده، قرآن را بالای نیزه‌ها کرد و گفت: ما همه تابع قرآن هستیم، بیایید با هم بنشینیم و آتش بس اعلام کنیم. هر چه علی فرمود: آن قرآن نیست. آن ورق پاره‌های مکتوب است که بر روی آن آیه‌ی قرآن نوشته‌اند، قرآن ناطق من هستم؛ آنها گوش ندادند و گفتند: این قرآن است. حالا وای به وقتی که آن قرآن را بخواهیم ترجمه کنیم و وای به وقتی که ترجمه‌اش توسط کسانی باشد که زیر آن پرچم معاویه قرار گرفته‌اند، اما به هر جهت همه موظف هستیم قرآن را بخوانیم، ترجمه‌هایش را هم ببینیم و بخوانیم، ان شاء الله خدا به ما این توفیق را بدهد.

آیا ذکر صرفاً به معنای یاد خدا می باشد؟

چگونه دل بنده می مؤمن جایگاه خداوند است؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

لغت ذکر در اغلب کتبی که راجع به اسلام و اصطلاحات قرآنی و به خصوص مسائل عرفانی نوشته شده، آمده و معانی مختلفی که در قرآن درباره‌ی این کلمه بیان شده، ذکر گردیده است.

ذکر از لحاظ لغوی به معنای یاد است یعنی یاد کسی کردن و به همین دلیل است که ذکر همیشه با یک مضاف الیه می آید یا با یک مضاف می آید. مثلاً در عرف عامه می گویند: ذکر خیر شما. یا در قرآن می فرماید: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كَيْعَصَ ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَّرِيًّا. اِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا.<sup>۲</sup> یعنی یاد کسی کردن. این یاد کسی کردن به معانی مختلف آمده است، البته این معانی همه از یک جهاتی به هم شبیه و نزدیک به هم هستند و دو معنای کاملاً متفاوت نیستند. یک معنای دیگری که خیلی استفاده شده در آیه‌ی: اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَاِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ<sup>۳</sup> به کار رفته است. ما ذکر را فرستادیم و خودمان حافظ آن هستیم. ظاهراً در اینجا ذکر به

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۶/۱۱/۱۱ ه. ش.

۲. سوره مریم، آیات ۱-۳.

۳. سوره حجر، آیه ۹.

معنای قرآن به کار برده شده، ولی منظور یعنی راه به سوی خودمان (دین اسلام) را فرستادیم و خودمان هم حافظ هستیم و علاوه بر این در آیات دیگری نیز به معنای قرآن به کار رفته مثلاً در سوره‌ی انبیاء پس از اینکه می‌فرماید *ماتورات و انجیل را فرستادیم*، می‌گوید: *وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ*<sup>۱</sup> و *كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ*<sup>۲</sup> یعنی آن ذکرها را فرستادیم، این را هم فرستادیم.

البته لغت ذکر اشتقاقاً دیگری هم دارد ولی می‌توان گفت که تقریباً همه‌ی آنها از نظر معنایی مترادف هستند، مثلاً ذکر به معنای یادآوری است، چنانکه خداوند به موسی *عَلَيْهِ السَّلَام* می‌فرماید: *وَذَكَّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ*<sup>۳</sup> ایام الله را به اینها یادآوری کن.

اینها معانی متعدّد لغت ذکر بود. همانطوری که گفتیم لغت ذکر می‌تواند متفاوت باشد، مانند: ذکر اسماعیل، ذکر ابراهیم، ذکر خدا، اما در عرف و در مسائل عرفانی اگر مطلق لغت ذکر استفاده شود یعنی اینکه منحصراً معنای یاد خدا را می‌دهد یا به عبارت دیگر لغت ذکر بدون کم و زیاد و بدون اضافه برای یاد خدا به کار می‌رود و در ادبیات فارسی و عربی نیز از این موضوع پیروی

۱. سوره انبیاء، آیه ۵۰.

۲. سوره ص، آیه ۲۹.

۳. سوره ابراهیم، آیه ۵.

شده است، لذا اگر ذکر، در معنای غیر از خدا استفاده شده باشد، ما حتماً منتظر کلمه‌ی بعد از ذکر خواهیم بود.

جایگاه این ذکر دل است و طبق برخی اخبار، خداوند وقتی انسان را خلق کرد، شیطان و فرشتگان را ندا داد که بیایید این مخلوق جدید و اسرار آن را ببینید، همه آمدند و دیدند، شیطان هم آمد و دید یک دری قفل است فضولی کرد و پرسید: اینجا چیست؟ خداوند فرمود: اینجا خانه‌ی من است و تو در آن راه نداری (البته این قفل بودن به عنوان سمبلیک است) یعنی دل انسان خانه‌ی خداست و شیطان در آن راه ندارد. اگر شیطان را در آن راه بدهید، خدا شما را طرد می‌کند، نه اینکه خدا و شیطان یکی است نه! خداوند این دل را، این امانت را به ما سپرده، در آن راه قفل کرده، کلیدش را به خودمان داده و گفته کسی را به اینجا جز من راه ندهی، خانه‌ی من است. در واقع تمام کوشش یک سالک برای همین باید باشد که این خانه را تمیز نگه دارد، دل را پاک نگه دارد، چون محلّ رحمت الهی است و محلّی است که خداوند فرموده است که من در جهان در زمین و آسمان جای نمی‌گیرم ولی دل بنده‌ی مؤمن جایگاه من است. در اینجا منظور مکان نیست، بلکه آسمان و زمین را مثال زده تا به عظمت و برتری دل پی ببریم و عظمت نگه داشتن دل از عظمت خود دل هم بالاتر است برای



اینکه دل جایگاه محبوب است. اصلاً تمام کوشش‌های عرفانی و سلوک، برای ذکر یعنی یاد خدا است، وقتی مطلق ذکر می‌گوییم یعنی یاد خدا، یاد خدا باید همیشگی باشد. قرآن هم در چندین مورد به این معنای ذکر اشاره کرده است.

## فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی <sup>۱</sup> (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی <sup>۲</sup> (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی <sup>۳</sup> (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یکشنبه، چهارشنبه، پنجشنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه ی پاسخ به نامه‌ها.

مجموعه سه:	مجموعه سه:	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	۱۷
مجموعه سه:	مجموعه سه:	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	۱۸
مجموعه سه:	مجموعه سه:	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	۱۹
مجموعه سه:	مجموعه سه:	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	۲۰
مجموعه سه:	مجموعه سه:	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	۲۱
مجموعه چهار:	مجموعه چهار:	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)	۲۲
مجموعه چهار:	مجموعه چهار:	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول)	۲۳
مجموعه چهار:	مجموعه چهار:	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)	۲۴
مجموعه چهار:	مجموعه چهار:	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	-
مجموعه چهار:	مجموعه چهار:	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)	۲۵
مجموعه پنج:	مجموعه پنج:	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مردادالی آذر ۱۳۸۷)	۲۶
مجموعه پنج:	مجموعه پنج:	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)	۲۷
مجموعه پنج:	مجموعه پنج:	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)	۲۸
مجموعه پنج:	مجموعه پنج:	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)	۲۹
مجموعه پنج:	مجموعه پنج:	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	-
مجموعه شش:	مجموعه شش:	گفتارهای عرفانی (قسمت هجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)	۳۰
مجموعه شش:	مجموعه شش:	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)	۳۱
مجموعه شش:	مجموعه شش:	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)	۳۲
مجموعه شش:	مجموعه شش:	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)	۳۳
مجموعه شش:	مجموعه شش:	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	-
مجموعه هفت:	مجموعه هفت:	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	۲۰۰ تومان
مجموعه هفت:	مجموعه هفت:	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)	۳۴
مجموعه هفت:	مجموعه هفت:	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)	۳۵
مجموعه هفت:	مجموعه هفت:	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم)	۳۶
مجموعه هفت:	مجموعه هفت:	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)	۳۷
مجموعه هفت:	مجموعه هفت:	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)	۳۸

		مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)	۳۹
مجموعه هشتم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)	۴۰
		شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)	۴۱
		شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)	۴۲
		مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)	۴۳
مجموعه نهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۴
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۵
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۶
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	۴۷
		شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	-
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)	۴۸
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)	۴۹
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)	۵۰
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)	۵۱
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)	۵۲
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	۵۳
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)	۵۴
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)	۵۵
		گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)	۵۶
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)	۵۷

مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۱	گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹ - ۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
مجموعه چهارده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
مجموعه پانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
	۷۰	مُلَخَّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)
۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)	
۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)	
۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)	

۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)	
۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوم)	
۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوم)	
۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)	
۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)	
۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)	
۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)	
۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)	
۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	
۹۰	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	۵۰۰ تومان
۹۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)	
۹۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)	
۹۳	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)	
۹۴	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوم)	
۹۵	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوم)	
۹۶	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)	
۹۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)	
۹۸	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)	
۹۹	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	
۱۰۰	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	۵۰۰ تومان

مجموعه شانزده:  
شامل ۱۰ تومانی  
(جزوه)

مجموعه هفده:  
شامل ۱۰ تومانی  
(جزوه)

	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)	۱۰۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)	۱۰۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصتم)	۱۰۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم)	۱۰۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم)	۱۰۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوّم)	۱۰۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)	۱۰۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم)	۱۰۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم)	۱۰۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	-
۵۰۰ تومان	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اوّل)	۱۱۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم)	۱۱۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هشتم)	۱۱۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و نهم)	۱۱۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادم)	۱۱۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و یکم)	۱۱۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و دوّم)	۱۱۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و سوّم)	۱۱۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و چهارم)	۱۱۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و پنجم)	۱۱۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	-
۵۰۰ تومان	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اوّل)	۱۲۰
۵۰۰ تومان	درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	۱۲۱
۵۰۰ تومان	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوّم)	۱۲۲
۵۰۰ تومان	فهرست موضوعی جزوات	۱۲۳
۵۰۰ تومان	درباره‌ی ذکر و فکر	۱۲۴

مجموعه هجده:  
۱۰۰۰ تومان  
(شامل ۱۰ جزوه)

مجموعه نوزده:  
۱۰۰۰ تومان  
(شامل ۱۰ جزوه)

مجموعه بیست: ۵۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و هشتم)	۱۲۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و هفتم)	۱۲۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و هشتم)	۱۲۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و نهم)	۱۲۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادم)	۱۲۹
۲۰۰ تومان	درباره‌ی بیعت و تشرّف	۱۳۰
مجموعه بیست و یک: ۵۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و یکم)	۱۳۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و دوّم)	۱۳۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و سوّم)	۱۳۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و چهارم)	۱۳۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و پنجم)	۱۳۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و ششم)	۱۳۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و هفتم)	۱۳۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و هشتم)	۱۳۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و نهم)	۱۳۹
	-	شرح رساله شریفه پند صالح (قسمت پانزدهم)
مجموعه بیست و دو: ۵۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت نودم)	۱۴۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت نود و یکم)	۱۴۱
		۱۴۲
		۱۴۳
	پرسش و پاسخ	۱۴۴
	با گزیده‌هایی از بیانات	۱۴۵
	حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده	۱۴۶
	(مجدوب علیشاه)	۱۴۷
		۱۴۸
		۱۴۹



۲۰۰ تومان	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد دوم)	۱۵۰
	درباره‌ی دعا (قسمت اول)	۱۵۱
	درباره‌ی خواب و رویا (قسمت اول)	۱۵۲
	درباره‌ی بیماری و شفا	۱۵۳
		۱۵۴
		۱۵۵
	پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)	۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸
		۱۵۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت شانزدهم)	-
۵۰ تومان	درباره‌ی روح	۱۶۰
۵۰ تومان	درباره‌ی دعا (قسمت دوم)	۱۶۱
۵۰ تومان	درباره‌ی خواب و رویا (قسمت دوم)	۱۶۲
۵۰ تومان	درباره‌ی شیطان (قسمت اول)	۱۶۳
۵۰ تومان	درباره‌ی استخاره (قسمت اول)	۱۶۴

مجموعه بیست و سه:  
شامل ۵۰۰ تومان  
(شامل ۱۰ جزوه)